هو العلیم

اشعاری از مرحوم آیت اللَه شیخ محمد حسین کمپانی در رثای حضرت فاطمه زهرا سلام اللَه علیها

بسم اللَه الرحمن الرحیم

اشعاری از مرحوم آیت اللَه شیخ محمد حسین کمپانی در رثای حضرت فاطمه زهرا سلام اللَه علیها

چه نیکو فخر الفلاسفة و الحکماءِ المتألّهین و شیخ الفقهاءِ و العلماءِ المعاصرین؛ مرحوم حاج شیخ محمد حسین إصفهانى معروف به کمپانى طاب ثراه سروده است:

١. وَ لِلسِّباطِ رَنَّة صَدَاهَا \*\*\* فِى مَسْمَعِ الدَّهْرِ فَمَا أشْجَاهَا

٢. وَ الأثَرُ البَاقِى کمِثْلِ الدُّمْلُجِ \*\*\* فِى عَضُدِ الزَّهْرَآء أقوَى الحُجَج

٣. وَ مِن سَوادِ مَتْنِهَا اسْوَدَّ الْفَضَا \*\*\* یا سَاعَدَ اللَه الْإمام المُرتَضَى

٤. وَ لَسْتُ أدْرِى خَبَرَ المِسْمَارِ \*\*\* سَلْ صَدْرَهَا خِزَانَة الأسْرَارِ

٥. وَ فِى جَنِینِ المَجْدِ مَا یدْمِى الحَشَا \*\*\* وَ هَلْ لَهُمْ إخْفَاءُ أمر قَدْ فَشَا

٦. وَ البَابُ وَ الْجِدَارُ وَ الدِّمَاءُ \*\*\* شُهُودُ صِدْقِ مَا بِهِ خِفَاءُ

٧. لَقَدْ جَنَى الجَانِى عَلَى جَنِینِهَا \*\*\* فَانْدَکتِ الجِبَالُ مِنْ حَنِینِها

٨. وَ رَضَّ تِلْک الْأضْلُعَ الزَّکیة \*\*\* رِزِّیة مَا مِثْلُهَا رَزِّیة

٩. وَ جَاوَزَ الحَدَّ بِلَطْمِ الخَدِّ \*\*\* سَلَّتْ یدُ الطُّغْیانِ وَ التَّعْدِى

١٠. فَاحْمَرَّتِ العَینُ وَ عَینُ المَعْرِفَة \*\*\* تُذْرِفُ بِالدَّمْعِ عَلَى تِلْک الصَّفَة

١١. وَ لَا یزِیلُ حَمْزَة العَینِ سِوَى \*\*\* بِیضِ السُّیوفِ یوْمَ ینشَرُ اللِّوَى

١٢. فَإنَّ کسْرَ الضِّلعِ لَیسَ ینجَبِر \*\*\* إلّا بِصَمصَامٍ عَزِیزٍ مُقْتَدِر

١٣. أهَکذَا یصْنَعُ بِابْنَة النَّبِى \*\*\* حِرْصاً عَلَى المُلْک فَیا لَلْعَجبِ [[1]](#footnote-1)

١. آن تازیانه که بر زهراء خورد، ناله و صدائى کرد که طنین آن در گوش روزگار پیچیده است؛ پس چقدر غصّه و حزن آور بوده است؟

٢. و آن اثرى که در بازوى زهراء همانند دُمَل باقى ماند؛ بهترین و قوى‌ترین دلیل براى ضرب تازیانه است.

٣. و از سیاهى آنچه که از بازوى او ظاهر شده بود؛ عالم تیره و تار گشت؛ خداوندا إمام مرتضى را در این مصیبت مدد کن و یارى فرما !

٤. و من آنکسى نیستم که خبر میخ را بدانم و بفهمم؛ تو از سینه زهراء که خزینه اسرار است این مطلب را بپرس !

٥. و درباره داستان سقط جنین: محسنى که صاحب هر گونه فضیلت و شرف است؛ مطالبى است که دل انسان را خون مى‌کند. و آیا براى این جنایت پیشگان ممکن است پنهان دارند خبرى را که روزگار آنرا فاش ساخته و از چهره آن نقاب برداشته است؟!

٦. آرى اینک در و دیوار و خونهائى که از صدیقّه آمده است؛ گواهان راستینى هستند که در آن خطائى نیست.

٧.حقّاً و تحقیقاً آن شخص جنایت پیشه، بر جنین زهراء چنان جنایتى کرد که از ناله و آه زهراء کوهها پاره پاره و خرد و گسسته شد.

٨. و آن استخوانهاى سینه پاک و طاهر و مُطهر را چنان در هم کوفت که مصیبتى در جهان همانند آن مصیبت نیست ٩. و با سیلى‌اى که بر صورت زهراء نواخت؛ دیگر جنایت را از حدّ به دَر بُرد؛ شلّ و بدون حرکت باد دست طغیان و تعدّى .

١٠. چشمان زهراء از آن سیلى قرمز شد، و چشم عرفان روزگار پیوسته براى این حالت زهراء اشکبار است..

١١. و آن قرمزى دیدگان زهراء را چیزى نمى‌تواند بر طرف گرداند؛ مگر شمشیرهاى آبدار و بُرنده، در روزى که پرچم‌ها را بر علیه دشمنان باز کنند؛ و کتیبه‌ها را حرکت دهند.

١٢. زیرا که شکسته شدن پهلو و ضلع سینه را چیزى منجبر نمى‌کند، و آن زخم را مرهم نمى‌نهد مگر شمشیر برّنده استوار و با قدرت .

١٣. آیا اینگونه با دختر پیغمبر رفتار مى‌کنند؛ براى حرصى که به حکومت و ولایت دارند؟ این بسیار عجیب است‌ .

و همچنین آیة اللَه اصفهانى کمپانى در مصیبت حضرت صدّیقه سلام اللَه علیها، مرثیه‌اى بسیار جالب و حاوى حقائق، در دیوان شعر پارسى خود آورده است؛ و ما در اینجا به ذکر دو بند أوّل آن اکتفا مى‌کنیم:

تا در بیت الحرام از آتش بیگانه سوخت \*\* کعبه ویران شد، حریم از سوز صاحبخانه سوخت‌

شمع بزم آفرینش با هزاران اشگ و آه \*\*\* شد چنان، کز دودِ اهش سینه کاشانه سوخت‌

 آتشى در بیت معمورِ ولایت شعله زد \*\*\* تا أبد زان شعله، هر معمور و هر ویرانه سوخت‌

آه از آن پیمان شکن کز کینه خمّ غدیر \*\*\* آتشى افروخت تا هم خمّ و هم پیمانه [[2]](#footnote-2)سوخت‌

 لیلى حسن قِدَم، چون سوخت از سر تا قدم \*\*\* همچو مجنون، عقلِ رهبر را دل دیوانه سوخت‌

گلشن فرّخ فر توحید، آن دم شد تباه \*\*\* کز سُمُومِ شرک، آن شاخ گل فرزانه سوخت‌

گنج علم و معرفت شد طمعه أفعى صفت \*\*\* تا که از بیداد دونان گوهر یکدانه سوخت‌

حاصل باغ نبوّت، رفت بر باد فنا \*\*\* خرمنى در آرزوى خامِ آب و دانه سوخت‌

کرْکسِ دون، پنجه زد بر روى طاوس أزل \*\*\* عالمى از حسرت آن جلوه مستانه سوخت‌

آتشى آتش‌پرستى در جهان أفروخته‌ \*\*\* خرمن إسلام و دین را تا قیامت سوخته‌

سینه‌اى کز معرفت گنجینه أسرار بود \*\*\* کى سزاوار فشارِ آن در و دیوار بود؟

طور سیناى تجلّى، مَشعلى از نور شد \*\*\* سینه سیناى وحدت، مشتعل از نار بود

ناله بانو زد أندر خرمن هستى شَرَر \*\*\* گوئى اندر طور غم، چون نخل آتشبار بود

آنکه کردى ماه تابان پیش او پهلو تهى \*\*\* از کجا پهلوى او را تاب آن آزار بود

گردش گردون دون بین، کز جفاى س مرى \*\*\* نقطه پرگار وحدت، مرکز مسمار بود

صورتش نیلى شد از سیلى، که چون سیل سیاه \*\*\* روى گیتی[[3]](#footnote-3) زین مصیبت، تا قیامت تار بود

شهریارى شد به بند بنده‌اى از بندگان \*\*\* آنکه جبریل امینش بنده دربار بود

 از قفاى شاه، بانو با نواى جانگداز \*\*\* تا توانائى به تن تا قوّت رفتار بود

گرچه بازو خسته شد، وز کار دستش بسته شد لیک پاى همّتش بر گنبد دوّار بود

دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد \*\*\* لیک بر گردون بلند از دست آن گمراه شد[[4]](#footnote-4)

در «مروج الذهب» آورده است که: و لمّا قُبضت فاطمة جزَع علیها بَعْلُها على جَزَعاً شدیداً و اشتدّ بکاؤهُ و ظهر أنینُه و حَنینُه و قال فى ذلک‌

لِکلِّ اجْتِماعٍ مِن خَلِیلَینِ فُرْقَة \*\*\* وَ کلُّ الَّذى دُونَ المَمَاتِ قَلِیلُ‌

وَ إنَّ افْتِقادى فاطِماً بَعْدَ أحمَدِ \*\*\* دَلیلٌ عَلَى أن لَا یدُومُ خَلِیلُ [[5]](#footnote-5)

« چون فاطمه سلام اللَه علیها رحلت کرد، براى او شوهرش على جزع شدیدى کرد، و گریه‌اش شدّت یافت؛ و آه و ناله‌اش ظهور کرد؛ و در این مصیبت این دو بیت را إنشاء فرمود: در عاقبت براى هر اجتماعى که بین دو محبوب صورت گیرد؛ فراق و جدائى است؛ و تمام مصیبتها در برابر مرگ، ناچیز و کم مقدار است. آرى از دست دادن من فاطمه را بعد از احمد؛ دلیل بر آنست که هیچ محبوب و یار مهربانى دوام ندارد و باقى نمى‌ماند.»

1. .كتاب «وفاة الصّديقة الزَّهرا» عليهما السّلام تأليف سيد عبد الرزّاق موسوى مقرّم ص ٣٦ و ص ٣٧ و اين ابيات را بجهت وفات حضرت صديقه عليهما السّلام در اين موضع انتخاب كرده است وليكن تمام قصيده را كه مُصَدَّر به بيت: جوهرة القدس من الكنز الحنفى، بَدَت فأبدت عاليات الأحرف مى‏باشد و شامل ١٠٩ بيت است؛ در همين كتاب از ص ١٢٦ تا ص ١٣١ آورده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. در نسخه بدل، خمخانه آمده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. . در نسخه بدل، گردون آمده است‏ . [↑](#footnote-ref-3)
4. ديوان كمپانى» ص ٤٢ و ص ٤٣.٤ [↑](#footnote-ref-4)
5. . مُروج الذَّهب ، طبع مطبعة سعادت مصر، ١٣٦٧ هجرى قمرى، ج ٢، ص ٢٩٧ و ص ٢٩٨.٥ [↑](#footnote-ref-5)